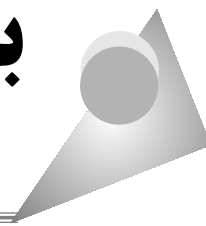


# به مناسبت لغو امتیاز ماهنامه‌ی حافظ



گرفتار می‌شوند و مطبوعات وابسته به نوعی دیگر. گویی قلم از روزگاران گذشته همواره در تضاد با شمشیر به ظاهر مغلوب و به واقع پیروز و کامیاب بوده است. دست کم فردوسی به‌عنوان مقتدای قلم‌داران این را به ما ثابت می‌کند. اتفاقاً نشریات خوب و ماندنی و تاریخی بویژه در قرن گذشته همان‌هایی بوده‌اند که با مانع روبه‌رو شده‌اند، پس چه غم اگر **حافظ** لغو مجوز شده است، خود حافظ هم در بسیاری از دوره‌ها لغو مجوز می‌شده، اما امروز همیشه هم‌چنان زنده و شاداب و سرافراز بوده است. **حافظ** ماندنی‌ست، **حافظ** هیچ‌گاه از لغو مجوز نهراسیده است.

کتاب مرحمتی **کارنامه‌ی غنی** را بر دیده نهادم، باید بخوانم و به دیگران معرفی کنم. قلمتان برقرار. سرکلکتان سلامت.

محمدجعفر یاحقی

\* لغو امتیاز **ماهنامه‌ی حافظ** از سوی «هیأت نظارت بر مطبوعات» در بیستم شهریور ۱۳۸۵ موجب نگارش نامه‌هایی شد که تعدادی از آن‌ها در نشریه‌ی داخلی شماره‌ی قبل چاپ شد. در این شماره هم تعدادی دیگر برای ثبت در تاریخ چاپ می‌شود:

## نامه‌ی سردبیر

این نامه‌ی بی‌ست به همه‌ی ایرانیانی که امروز و شاید فردا (در گوشه‌ی کتاب‌خانه‌ها)، **ماهنامه‌ی لغو مجوز شده‌ی ما** را خوانده و یا خواهند خواند.

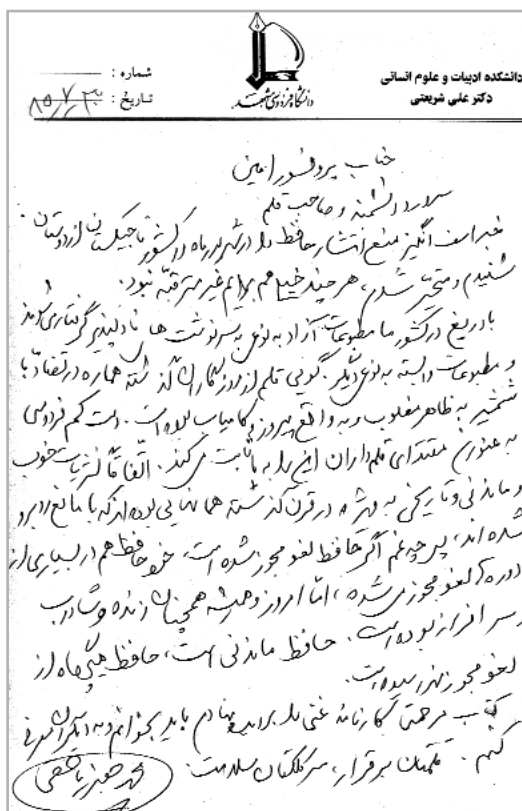
**ماهنامه‌ی حافظ** ما را که علی‌التحقیق وجود ناقص‌اش از عدم صرف برای اهل علم و فرهنگ و ادب بهتر بود، در زمان ریاست جمهوری آقای محمود احمدی‌نژاد به اتفاق آراء نمایندگان سه قوه‌ی مقننه، مجریه و قضاییه در بیستم شهریور ۱۳۸۵ به اعدام و انهدام قطعی (لغو امتیاز نشر) محکوم کردند. من به‌عنوان مدیر سردبیر مجله اعتراض مکتوب خود را به مسوولان رسمی این تصمیم نامیوم اعلام کردم و آن‌چه در توان داشتم برای حفظ **حافظ** به انجام رساندم و از جمله در مقام اعمال حداقل حقوق انسانی و شهروندی خود، به نشر **حافظ** به شکل «نشریه‌ی داخلی» ادامه دادم. من هزینه‌های مادی و خطرات جانی و حیثیتی این جسارت را با جان و دل خواهم پرداخت؛ اما مردم ایران همراهی کافی (حتا در حد پرداخت بهای مجله) با من نکردند و من بیش ازینم قدرت نبود. این مختصر را برای آن نوشتیم که آیندگان مرا به عدم جسارت و درایت در حفاظت از این سرمایه‌ی فرهنگی متهم نکنند.

سیدحسین امین

## نامه‌ی دکتر محمدجعفر یاحقی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)

جناب پروفیسور امین  
سرور دانشمند و صاحب قلم  
خبر اسف‌انگیز منع انتشار **حافظ** را در شهریور ماه در کشور تاجیکستان از دوستان شنیدم و متحیر شدم، هرچند خیلی هم برایم غیرمترقبه نبود.

با دربرخ در کشور ما مطبوعات آزاد به‌نوعی به سرنوشت‌های نادل‌پذیر



نامه‌ی دکتر محمدجعفر یاحقی، استاد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه فردوسی

چه ناگوار است که آدمی به پدیده‌ی، کانونی، محفلی و سرانجام نشریه‌ی دل ببندد، با آن خو بگیرد، خلاصه‌ی کلام با آن یکی شود و ناگهان فراق پیش‌آید، جدایی، دوری و بالاخره خداحافظی.

صاحب‌دلی پیدا می‌شود که به فرهنگ و سرزمین خویش دل‌بستگی شدید دارد، از بسیاری مادیات و مقامات دست می‌کشد تا در راه فرهنگ سرزمین آباء و اجدادی خویش خدمت کند. نیت او خدمت است. با زحمات فراوان کانونی فراهم می‌کند و مانند باغبان هنرمندی که بخواید باغچه‌ی دل‌انگیزی ترتیب دهد، دانه دانه به‌دنبال بذر و نشاء می‌رود، کسانی را که مناسب می‌داند برمی‌گزیند. با لحنی ساده و صمیمی می‌گوید: «بباید با یک‌دیگر گل بکاریم. باغچه‌ی ترتیب دهیم و خدمتی در راه اعتلای فرهنگ این آب و خاک انجام دهیم.» از آن‌جا که لحن کلامش و نیتش صادقانه و صمیمی‌ست، تقریباً تمامی آن افراد دست‌دوستی او را می‌فشارند.

این صاحب‌دل ژرف‌اندیش که دعوتش از دیگران کم و بیش متفاوت از هنجار آن جامعه است، سرانجام موفق می‌شود نشریه‌ی مورد نظر را به راه اندازد، در حالی که خودمانی باید گفت سنگینی تمام بارها بر دوش خود اوست.

این نشریه بسان باغچه‌ی پُرگلی از گل‌های رنگارنگ حاوی مطالب تاریخی، علمی، ادبی، فرهنگی و هنری بود و از آن‌جا که اساس و بنیاد آن چنان که اشاره رفت از نظر ژرف‌بینی کم و بیش با دیگران متفاوت بود، خیلی زود جای خود را در جامعه باز کرد و طرفداران فراوان یافت.

به تصدیق اکثر خوانندگان سبک و سیاقش دل‌پذیر، ظریف و گیرا بود. در میان انبوه نشریات گوناگون در دهه‌های روزنامه‌فروشی چون گوهری می‌درخشید.

این گوهر زیبا درخشید و روز به روز از تمام اطراف و اکناف مورد تشویق واقع شد تا مدت‌سی و سه ماه که اندک نیست. کسانی که به اصطلاح معروف دستشان در کار است. خبر دارند که گرداننده‌ی آن - یکه تنه - چه رنج‌هایی متحمل شده است.

این از خود نشریه، ولی در کانونی که نشریه از آن‌جا سرچشمه می‌گرفت. شور و غوغایی برپا بود. شور و غوغا از چه نوع؟ از نوع نشاط، بحث‌های فرهنگی، هنری و مخصوصاً شعر و شاعری. همه نوع هنرمند، نویسنده، مترجم و شاعری در آن پیدا می‌شد و اما نکته‌ی بسیار جالب این بود که کارگردان کار کشته، این گردهمایی را عیناً بسان هماهنگ کردن مطالب و مقالات مجله با هنرمندی ویژه‌ی هارمونی می‌داد.

به‌گونه‌ی که حتا آن دسته از صاحبان قلم که بسیار شکننده و حساس و گوشه‌گیر هم بودند، در آن مجالس با شوق و رغبت شرکت می‌کردند. جالب‌تر آن‌که اگر هم خطاهایی از آن‌ها سر می‌زد، چون تذکرات استاد آموزنده و از روی دل‌سوزی بود، با اشتیاق می‌پذیرفتند و گام در راه اصلاح می‌نهادند، چرا؟ چون شیوه‌ی کار در این‌جا متفاوت بود. قصد و نیت خدمت و اصلاح و به قول قدیمی‌ها تهذیب بود.

اکنون پرسش این است که: «چرا باید با حافظ خداحافظی کرد؟» نشریه‌ی که نیت آن خیر و صلاح جامعه و بالابردن فرهنگ است. اگر هم در کارش کم‌کاری و یا غفلتی پیش‌آید، شاید بتوان با تذکری، اشاره‌ی و... آن را به اصطلاح میزان کرد.

«گر اندکی نه به وفق رضاست...» امید ما همگی آن است که تجدیدنظری در این زمینه صورت گیرد.

گرم نه پیر مغان در به روی بگشاید

کدام در بزم چاره از کجا جویم؟

فرید جواهر کلام - تهران

یوسف رحمانی (شاعر و نقاش) - تاکستان

خبر بس ناجوانمردانه سنگین بود!

خبر این بود: «ماهانامه‌ی حافظ توقیف شد.»

برخلاف انتظار، خبر توقیف ماهنامه‌ی وزین و ثمین حافظ را هیچ روزنامه یا مجله‌ی درج نکرده بود یا اگر خبرش در جریده‌ی آمده بود، من ندیده بودم. یک روز بعد از توقیف شرق از دوستی خبرش را شنیدم. خیلی متأسف شدم و چون در هیچ مجله‌ی خبرش نیامد، خدا می‌کردم، شایعه‌ی بیش نباشد، ولی افسوس خبرهای بد در این آب و خاک درست و برعکس خبرهای خوش همیشه شایعه از آب درمی‌آیند. بدون اغراق عرض می‌کنم خبر مرگ پدرم مرا این‌گونه متأثر نمی‌کرد! پسر ناخلفی نیستم، ولی برای یتیمانی چون ما بی‌پدری امری عادی‌ست، هر پدری روزی می‌میرد، من هم روزی خواهم مرد و فرزندانم نباید از مرگ من تا بدین حد که من از تعطیلی حافظ افسرده شدم، افسرده شوند! بسته شدن یک نشریه، قطع ارتباط خیل عظیمی از روشنگران و روشنفکران یک جامعه با بدنه‌ی عظیم آن جامعه است. این‌که چه قدر این اتفاق دردناک و غم‌انگیز است، از بیان ناتوان این حقیر بیرون است. چرا باید ماهنامه‌ی تا بدین حد پُربار و خواندنی و مفید توقیف شود؟ پاسخ برای این سوال روشن‌تر از آن است که من نافهم! نفهمم...!

تعطیل کردن حافظ تاوان «نه»‌های مکرر است، فیل‌ها را به‌خاطر عاج‌شان، سمورها را به‌خاطر پوست‌شان، گاو را به‌خاطر گوشتش، گرگ‌ها را به‌خاطر خطرشان شکار می‌کنند، ولی انسان را فقط به‌خاطر اندیشه‌اش می‌کشند! اندیشه‌ی تا به مرحله‌ی بیان نرسد، معنای آزادی بیان محقق نخواهد شد، ولی همیشه منادیان آزادی بیان به بهانه‌های واهی از تحقق این مهم جلوگیری می‌نمایند.

بنده ماهنامه‌هایی نظیر کلک، بخارا، عصر پنج‌شنبه، گلستانه، کارنامه، نافه، نامه، آزما، کیان، دریچه، گردون، شعر، ادبستان، گوهران، سمرقند، پاپریک، ادبیات داستانی، سوره، هنر موسیقی، مقام موسیقی، صحنه، هفت، دنیای سخن، رودکی، چشم‌انداز ایران، گزارش، آناهید و... و بسیاری دیگر از هفته‌نامه‌ها تا سالنامه‌ها را می‌خرم. از دریچه و کیان و گردون تا کارنامه و روزنامه از طوس، سلام و گوناگون تا شرق و روزگار که همگی به محاق توقیف گرفتار آمده‌اند. ولی باور بفرمایید هیچ‌کدام به اندازه‌ی تعطیلی حافظ مرا افسرده و دلسرد نکرد، از تعطیلی حافظ

سبزه‌تر از اندیشه، درختی ست که...  
در زمینی حاصل خیز، تبر خورده باشد.



### سبزه‌تر از اندیشه، درختی ست که... در زمینی حاصل خیز، تبر خورده باشد

گریه کردم، نه برای **حافظ** و حافظیان که برای خودم گریستم، هر جا می‌رفتم نسخه‌یی از **حافظ** همراه من بود، به هر کس می‌دادم، او هم جزو مشتاقان **حافظ** می‌شد.

و حالا من به نمایندگی از اکثر اهالی مطالعه و کتاب و مطبوعات این شهر اعتراض خودم را به تعطیلی **ماهنامه‌ی حافظ** اعلام می‌دارم و از هر گونه کمکی برای بازگشایی مجدد این ماهنامه دریغ نخواهم ورزید...

**ماهنامه‌ی حافظ** بعد از شماره‌ی ۲۴ که در این شهر به نام ویژه‌نامه‌ی تاکستان شهرت یافت، محبوب‌ترین مجله‌ی این شهر بود و شاید مطالعه را برای قشر عظیمی از مردم دوباره به‌عنوان فرهنگی

پذیرفته شده، مقبول کرد و مردم این شهر روی این مجله تعصب خاصی داشتند، به طوری که اگر کسی احیاناً این مجله را نمی‌گرفت، به سراغ من می‌آمد تا یک نسخه از **حافظ** را که نخریده بود، به رسم امانت برای مطالعه بگیرد، ولی افسوس که برای کسانی علاقه و ذائقه دیگران مهم نیست و فقط به خودشان و علائق خودشان می‌اندیشند، خوراک فکری دیگران برای آن‌ها چندان جالب و قابل احترام نیست، نقل است که:

معاویه از ابوذر پرسید: از کجا خوش می‌آید؟ ابوذر می‌فرماید: از مکه، از مدینه، و باز معاویه می‌پرسد: از کجا بدت می‌آید؟ می‌فرماید: از ربه...! معاویه می‌گوید: پس تبعیدت می‌کنم به ربه... .

حالا حکایت ماست، خداوند عمران صلاحی را نیز رحمت کند که با این جمله به یاد آن بزرگوار افتادم... از خداوند می‌خواهم **حافظ** را دوباره روی پیشخوان روزنامه‌فروشی‌ها بینم و معتقدم با پی‌گیری‌های حقوق‌دانی برجسته و بین‌المللی هم‌چون دانشمند محترم جناب دکتر پروفسور سیدحسین امین این مهم هرچه زودتر تحقق خواهد یافت.

در پایان مفتخرم که طرف صحبت دانشمند بزرگی چون پروفسور سیدحسین امین هستم. آرزوی توفیق روزافزون شما بزرگواران را از خداوند منان خواهانم.

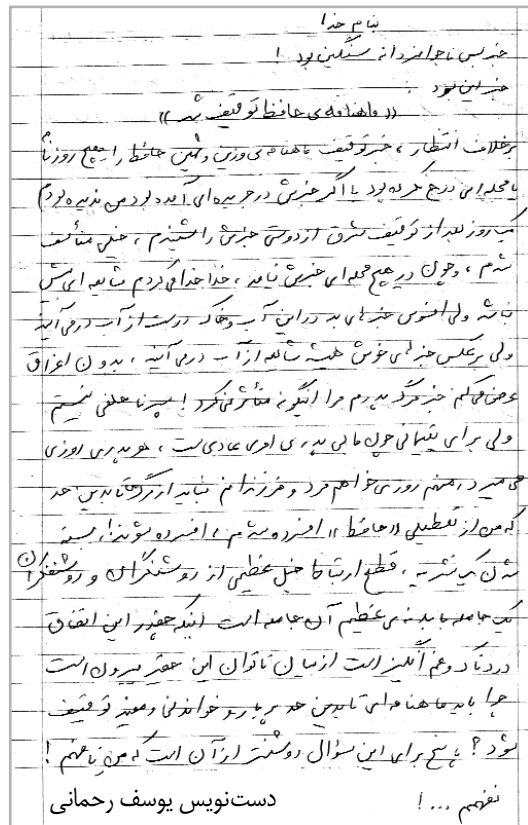
#### یوسف رحمانی

**نامه‌ی دکتر هاشم محمدی** (مدیر گروه ادبیات دانشگاه آزاد) - گجساران

«قلم، توتم من است». (دکتر علی شریعتی)

محضر مبارک اندیشمند فرزانه، جناب پروفسور امین باسلام و عرض ادب و آرزوی توفیق و کامیابی و با سپاس فراوان از ارسال کتاب **کارنامه‌ی غنی (تحولات عصر پهلوی)** و با اظهار تأسف شدید از لغو مجوز ماهنامه‌ی وزین و ارجمند **حافظ** حقیر به همراه دانشجویان، اساتید و سایر علاقه‌مندان ماهنامه مراتب اعتراض خود را به صورت کتبی و طی طوماری به وزارت ارشاد اسلامی و هیات نظارت بر مطبوعات اعلام کردیم (نزدیک به ۱۰۰ امضا) و این کم‌ترین کاری بود که از عهده‌ی ما برمی‌آمد. مدت ۲ ماه است چیزی را گم کرده‌ایم که ساعت‌ها و روزها از اوقات فراغت مان را پر می‌کرد. خلاء ماهنامه کاملاً برای حقیر و سایر علاقه‌مندان موجب آزرده‌گی خاطر و دل‌شکستگی‌ست. امیدوارم هرچه زودتر از ماهنامه رفع توقیف شود و علاقه‌مندان به آزادی مطبوعات و بیان، خوش‌حال شوند.

با آرزوی سرفرازی و بهروزی برای آن دانشمند فرهیخته. ما شاگردان حضرت استاد هم آرزوی سرفرازی و سربلندی ایران و سلامتی و سعادت شما و توفیق حضرت‌عالی را در انجام خدمت فرهنگی از درگاه بیگانه‌دار خواهانیم. اگر توقیف ماهنامه مدتی دیگر به درازا بکشد، پیشنهاد جناب‌عالی در مورد مجموعه مقالات بسیار مفید و ارزنده است و مایه‌ی روشنی چشم دوستداران ماهنامه‌ی مظلوم **حافظ**.



## نامه‌ی عفت فانی (بهبهانی) - دبیر انجمن پرتو مولانا

وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی

با سلام و درود به همه‌ی شما

عزیزان! گله‌یی دارم:

از دشمنان برند شکایت به دوستان

چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم  
بله دوستان! پرندگی علم و دانش و فرهنگ پشت درهای بسته‌ی  
وزارت ارشاد پرپر می‌زند، ای دریغ که راهی برای آزادی نمی‌یابد  
(مجلات توقیف شده به خصوص مجله‌ی **حافظ**). مجله‌ی حافظ که  
بسی پرربار و آموزنده بود و پیر و جوان ساعات مفیدی را با مطالعه‌ی  
آن می‌گذراندند، با نهایت تاسف سوال می‌کنم، چرا آن را توقیف  
کردید؟ به چه گناهی؟

خانم‌ها و آقایان عزیز و مهربان

تو را به خدا پنجره‌ها را باز کنید، بگذارید این پرندگان پرواز کنند،  
بسریند برای وطن، بنویسند برای وطن و بگویند برای وطن و صدای  
قدرتمند تاریخ هفت هزار ساله‌ی این ملت و مملکت را به گوش نسل  
جوان و جهانیان برسانند. سردبیر مجله‌ی **حافظ** را می‌شناسم.  
مردی متدین، باتقوی و دانشمند و آزاده است و تا آن‌جا که از او در  
کتاب‌ها و به خصوص در مجله‌ی **حافظ** خوانده‌ام، تاریخ پنجاه  
ساله‌ی اخیر ایران را در نهایت صداقت و امانت ترسیم می‌کرد، چه شد  
چنین جفا دید؟

دوستان عزیز! این‌جا خانه‌ی من، متعلق به من و خانه‌ی شما و  
هر ایرانی پاک‌نژاد و وطن‌پرست است و به شدت حرمت و حریم آن را  
حفظ کرده و خواهیم کرد. اما ای دوستان! اگر قرار باشد که ذرات  
گفته‌ها نوشته‌ها و سروده‌ها از پیش تعیین شده و فرمایشی باشد، پس  
تفکر، تعمق، علم و دانش به چه کار آید و چه حرمتی دارد؟

عزیزان! من صاحب‌خانه از شمای صاحب‌خانه که هر دو آرزوی  
آبادی و آزادی این آب و خاک را داریم، با جان و دلم که خانه‌ی خدای  
بزرگ معشوق و معبود دیرخشم و زودآشتی است، می‌خواهم که هرچه  
زودتر مجله‌ی **حافظ** و امثال آن را آزاد کنید و دل علاقه‌مندان به  
مجله‌ی **حافظ** را شاد فرمایید. به نام خدا دلم را نشکنید.

**حافظ:** نامه‌ی خانم عفت بهبهانی به شماره‌ی ۲۳۸۷۴ در تاریخ  
۸۵/۸/۳۰ در دبیرخانه‌ی حوزه‌ی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
ثبت شده است.

تعداد تانک یا سلاح‌های دیگر باید جذب نیرو شود که پیش‌بینی نشده  
بود. نه از لحاظ افراد، نه سکونت، نه آموزگار و نه بودجه که اشکالات  
عدیدگی را سبب می‌شدند.

بیت: یاد ایام جوانی جگرم خون می‌کرد / خوب شد پیر شدم و  
کم‌کم نسیان آمد.

عیب کار، که اگر بسیار چیزها از حوادث و واقعیات فراموش شده  
و به یاد نمی‌آید ولی غم هجران همسر عزیزم هم‌چنان هست و  
غریت و تنهایی هم به بد دردی است.

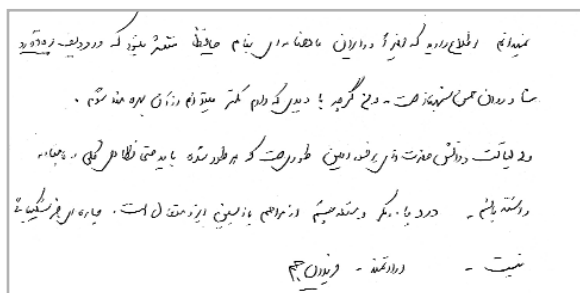
بسیاری از افسران با ارزش بی‌موقع و بی‌جهت کنار گذارده شدند،  
من جمله سرلشکر ارفع، ارتشبد هدایت، سپهبد صنیعی و... اتفاقاً  
چند روز پیش آقای که نامش فراموشم شده تلفن کرد که دو هفته‌ی  
دیگر خواستاریم که درباره‌ی شادروان مصدق با شما مصاحبه‌ی  
کوتاهی داشته باشیم. من دیگر در شرایطی نیستم که بتوانم خاطرات  
مفیدی را به یاد بیاورم. مع ذلک خدمات و نقش آقای دکتر مصدق که  
نام او به‌ر حال در تاریخ ایران جاویدان خواهد ماند، به‌حدی است که  
تکرار آن زحمتی ندارد.

نمی‌دانم اطلاع دادید که اخیراً در ایران ماهنامه‌ی به‌نام **حافظ**  
منتشر می‌شود که در ردیف **ره‌آورد** شادروان حسن شهباز است و من  
گرچه با دیدی که دارم کم‌تر می‌توانم از آن بهره‌مند شوم.

ولی لیاقت و دانش حضرت آقای پروفیسور امین طوری است که  
هر طور شده باید حتماً نگاهی کلی به ماهنامه داشته باشم، درد پا و کمر  
و مساله‌ی چشم از مراحم بازپسین ایزد متعال است، چاره‌ی جز  
شکیبایی نیست.

ارادتمند - فریدون جم

لندن - ۲۲ اوت ۲۰۰۶



اظهارنظر دستنویس ارتشبد فریدون جم درباره‌ی ماهنامه‌ی **حافظ**

**نامه‌ی علی امینی (سردفتر اسناد رسمی) - قم**

استاد فرزانه، پروفیسور سیدحسین امین عزیز و محترم  
با تقدیم خالصانه‌ترین سلام و احترام، خدمت استاد محترم.  
کلام، نارسا از بیان طراوت و حلاوت **ماهنامه‌ی حافظ** و دقت و  
ذوقی است که از سرچشمه‌ی نوشته‌های آن مجله بر کویر اندیشه‌ها  
جاری می‌شد و بیان، قاصر از وصف تألمی است که به‌جهت تصمیم  
خلاف تدبیر نامسوولان ناشایسته‌ی متولی مطبوعات در تعطیلی آن  
مجله بر ما رفته است.

قلم نویسندگان و اندیشه‌ی اندیشمندان را غروب و تعطیلی نیست،  
ولی دوران سیاه کج‌اندیشان به یقین گذراست.

**نامه‌ی ارتشبد فریدون جم به دکتر مرتضی مشیر - لندن**

آقای دکتر مرتضی مشیر

دوست بسیار عزیز، نامه‌ی ۲۸ جولای حضرت‌عالی چند روز  
پیش به من رسید. عکسی که در خاطرات طوفانیان ملاحظه فرموده  
بودید و برای من فرستاده‌اید، رسید. من خاطرات طوفانیان را  
نخوانده‌ام. ولی مسلم است که در مورد خریدهای ارتش که بدون  
مطالعه‌ی قبلی وزارت جنگ و ستاد بزرگ و حتا ستاد نیروها بود و  
منحصراً بین اعلی‌حضرت و طوفانیان و احياناً سفارت امریکا و بانک  
مرکزی فیصله می‌یافت و ما ناگاه اطلاع حاصل می‌کردیم که فلان

**شعر دکتر سعید خیرخواه (عضو هیات علمی دانشگاه آزاد) - کاشان**

محضر استاد بزرگوار جناب پروفیسور امین

گویند رمز عشق مگویند و مثنویید

مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند

با عرض سلام و ارادت خدمت آن سرور معظم و استاد مکرم و با سپاس فراوان از بذل محبت و توجه حضرت عالی در این چند سال به دل سوختگان و گوشه‌نشینان کشتی بی‌ناخدای فکر و فرهنگ ایرانی و تبریک و تهنیت به مناسبت شجاعت و صفای مرام آن استاد بزرگ، به افتخار قصیده‌ی خودتان (ایرانی‌ام، ایران‌زمین را دوست دارم)، مراتب همراهی و سپاس حقیر را با این نظم ناچیز پذیرا باشید.

ایرانیان، ایران‌زمین را دوست دارم

من مومنم، روح‌الامین را دوست دارم

از بام حق مهر علی تابید بر ما

مهر جبین، ایران‌زمین را دوست دارم

اندر قفا اهریمنان بر ما بتازند

ردآلقفا، لفظی چنین را دوست دارم

ماد وطن دل‌خون شده وز داغ و دردش

من هم چو تو وای و حنین را دوست دارم

دردت دوا یابد کجا ای میر مردان

مرهم منه من این غمین را دوست دارم

باری مگر حلاج و قاضی را ندیدی

خونابه نوش باشتین را دوست دارم

حکم قضا ناید رضا ای داور حق

کدّ یمین خون جبین را دوست دارم

حق را بگو! «الحق مر»، باکت نباشد

چون چشم خود حق‌الیقین را دوست دارم

دار و درفش ناکسان از پیش و از پس

آن «سربه‌دار» ابن‌یمین را دوست دارم

مکر و ریا، قحط وفا، کالای روز است

ملک صفا، این سرزمین را دوست دارم

از آسمان آمد سرود سبز ایران

من هم بنان آن خوش‌طین را دوست دارم

ماران بس خوش‌خط و خال‌اند این رفیقان

چرمین لباس آن شوخگین را دوست دارم

گر **حافظات** را برنتابیدند دیوان

آن خوی و آن نور مبین را دوست دارم

زین هم‌رهان سست عنصر جان و دل سوخت

پور زر و شیر عرین را دوست دارم

دیو سپید، اولاد و غنادر راه بستند

بحر صفا من کاسپین را دوست دارم

زاغ و زغن بوم وطن هرچند آلود

میرکبیر و باغ فین را دوست دارم

گندم نمای جو فروش ار ره به ده برد

مغبون نیم آیین دین را دوست دارم

این ناکسان هم‌چون خسان بر موج دریا

مرجان و در در کف، همین را دوست دارم

حسرت مبر ای مرد حق بر خواب مردهات

بیداری بحر حزین را دوست دارم

موسی‌صفت گر دیگران مغرور دین‌اند

من چون شبان‌آوای تین را دوست دارم

چون این جان و دست خست؟

گل نغمه‌ی طاها و سین را دوست دارم

«گر دیگران چهره شدند و ماندگاران

من هم چو تو شعر امین را دوست دارم»

**شعری از توران شهریاری (شاعر و وکیل دادگستری) - تهران**

حضور جناب آقای پروفیسور امین

حافظا بهر چه لب را بستی؟ دل بیدار دلان را خستی؟

زان‌که بودی ز مجلات وزین حافظا روح تو ایرانی بود

حافظت گرم در افشانی بود خار در چشم انیران بودی

با دل و دیده سرشتی حافظا ارث بیگانه به‌دور افکندی

در دل و سینه تو شور افکندی اعتنائی ننمودی بر غیر

بهر ما غیر نبود ره خیر تا که ایرانی، ایران گوید

خویشتن را بشناسد بهتر هر که در راه وطن گام نهد

پای روی سخن خام نهد ای امین بار دگر برپا خیز

باز با مهر و خرد شورانگیز باز در راه وطن راه سپار

در چنین حال خدا بادت یار حافظت کرد چه دل‌ها روشن

چون که بود آینه‌دار میهن باز با عشق وطن حافظ را

هم‌چو بگذشته ز نو نشر نما از خدا می‌طلبم نیکوتر

حافظات زاده شود بار دگر با ارادات و احترام

حافظات زاده شود بار دگر

**توران شهریاری (برای)**  
 کبک‌بایک، کاشانی، شاعر و وکیل دادگستری

حافظا بهر چه لب را بستی؟  
 زان‌که بودی ز مجلات وزین  
 حافظا روح تو ایرانی بود  
 خار در چشم انیران بودی  
 با دل و دیده سرشتی حافظا  
 ارث بیگانه به‌دور افکندی  
 اعتنائی ننمودی بر غیر  
 تا که ایرانی، ایران گوید  
 هر که در راه وطن گام نهد  
 ای امین بار دگر برپا خیز  
 باز در راه وطن راه سپار  
 حافظت کرد چه دل‌ها روشن  
 باز با عشق وطن حافظ را  
 از خدا می‌طلبم نیکوتر

دل بیدار دلان را خستی؟  
 آنگه و پاک‌دل و روشن‌بین  
 حافظت گرم در افشانی بود  
 خار در چشم انیران بودی  
 با دل و دیده سرشتی حافظا  
 در دل و سینه تو شور افکندی  
 بهر ما غیر نبود ره خیر  
 خویشتن را بشناسد بهتر  
 پای روی سخن خام نهد  
 باز با مهر و خرد شورانگیز  
 در چنین حال خدا بادت یار  
 چون که بود آینه‌دار میهن  
 هم‌چو بگذشته ز نو نشر نما  
 حافظات زاده شود بار دگر  
 با ارادات و احترام